

هرمز همایون پور

سور رئالیسمی خنده آور در کار طبع و نشر

آنچه می‌خوانید نظر دکتر هرمز همایون پور در پاسخ به مطالب و نظریاتی است که در شماره‌های ۸ و ۹ آدینه دوره پیشین (نوروز و فروردین ماه ۶۵) در میزگرد ناشران و توزیع کنندگان کتاب و همچنین در سرمقاله شماره ۸ عنوان شده است. شاید در برخورد اول عنوان کردن دوباره موضوع، کهنه به نظر آید، اما از آنجا که نویسنده یک بحث بنیانی را در زمینه برنامه ریزی فرهنگی برداشته است به چاپ آن در نخستین شماره دوره جدید اقدام می‌کنیم. به ویژه آنکه انتشار این مطلب آشکارا نشان می‌دهد آدینه از نظر موافق و مخالف در برنامه ریزیهای فرهنگی و در دیگر زمینه‌ها استقبال می‌کند.

شماره‌های نوروز و بعد از آن آدینه (شماره‌های ۸ و ۹)، نکاتی داشت که بهانه‌ای به دست می‌دهد برای عنوان کردن یکی دو مطلب. سرمقاله شماره نوروز به این عنوان بود: «بحران نشر، ضرورت برنامه ریزی فرهنگی»، و در همان شماره، در میزگرد ناشران، یکی از شرکت کنندگان عنوان می‌کرد که برای حل مشکل چاپ یک کتاب توسط چند ناشر، «نیاز به یک بانک اطلاعات کتاب» داریم. در میزگرد سازمانهای پخش و توزیع کتاب نیز یکی از شرکت کنندگان اظهار نظر کرده بود که «اگر شرکتی از ناشران و توزیع کنندگان به وجود می‌آمد شاید تعدادی از نارساییهای تولید از بین می‌رفت» (شماره ۹).

البته این حرفها هر کدام از زبان دست‌اندرکاران و اهل فن است و شاید به کسی نیامده که درباره آنها داوری کند. من هم واقعا چنین نیتی ندارم. تنها بر آنم که با استفاده از فرصت، مطالبی عنوان کنم که شاید در جریان گفتگوها و تصمیم گیریهای افراد دست‌اندرکار، ارزش شنیدن داشته باشد.



مخالفان، خلاقیت فرهنگی حداکثر در رشته های معینی به شکوفایی می‌رسد؛ در دیگری، نگران برخی زمینه‌های معینی نیستند، و از این رو، احتمال دارد که ذهن و فکر و خلاقیت بالقوه افراد جامعه، در تمامی عرصه‌ها به بار بنشینند. من اکنون در صدد داوری نیستم؛ چرا که صلاحیتش را ندارم. همین اندازه می‌خواستم بگویم که در بحث راجع به برنامه ریزی فرهنگی، این نکات را باید در نظر داشت. زیرا هر کدام از این نظامها را که بپذیریم، به نتایج متفاوتی می‌رسیم، و به همین دلیل، نقطه شروع و حرکت ما از بنیاد تفاوت می‌کند. شاید با کمی تساهل بتوان گفت که این دو نوع برنامه ریزی، به قول امروزه‌ها، در حکم سخت‌افزار و نرم‌افزار فنون کامپیوتری است. یکی به قالب و کالبد و فیزیک جامعه ارتباط دارد، و دیگری به ظرایف روح و اندیشه آن. در یکی، امکانات اولیه را فراهم می‌کنند تا روح و اندیشه آدمیان، آن طور که خود می‌خواهد و می‌پسندد، بر اساس این امکانات به جولان درآید، اما در دیگری، روح و اندیشه را وادار می‌کنند تا آن طور که گروهی برگزیده تشخیص داده است به حرکت (شاید مکانیکی) خود ادامه دهد.

فرهنگ یعنی آزادی اندیشه

توافق درباره این مفاهیم اولیه برای شروع هر نوع بحثی راجع به مقوله‌های فرهنگ و برنامه ریزی فرهنگی لازم است، زیرا در غیر این صورت، بحث به گمراه کشیده می‌شود و بی نتیجه می‌ماند. برای روشن شدن مطلب، مثالی می‌زنم که شاید هم تا حدودی افراطی به نظر آید. از نظر گروهی که به چنین برنامه ریزی‌هایی اعتقاد ندارند، بی آنکه قصد هیچ نوع بی احترامی به روح صدر مائو در میان باشد، برنامه ریزی و انقلاب فرهنگی، بنا به تعریف، عملی ضد فرهنگی است (البته در اینجا منظور از انقلاب فرهنگی، کوشش برای از بین بردن تمامی میراثهای قومی و فرهنگی است، نه اصلاح نظام آموزشی). به گمان ایشان، فرهنگ یعنی آزادی ذهن و اندیشه. اگر قرار باشد دقیق و حساب شده معین کنیم که ذهن و اندیشه افراد به چه مسیری باید برود و جهان را باید دقیقا از چه زاویه‌ای ببینند، در واقع، برنامه ریزی‌ای ضد فرهنگی کرده‌ایم. در نظر اینها، برنامه ریزی فرهنگی تنها می‌تواند به پیش‌بینی و تدارک امکانات کالبدی مورد نیاز (آموزشگاه و تالار هنری و...) اطلاق شود، و هر آینه اگر از این حدود خارج شد و به جهت دادن فکری و مسلکی پرداخت، از مسیر درست و واقعی خود به دور می‌افتد. دیگر، کاری «فرهنگی» در معنای خاص کلمه نیست، بلکه عملی مسلکی و ایدئولوژیکی است. همینها هستند که «تمدن»

برنامه ریزی، به ویژه در چند دهه اخیر، دست‌افزار مهم و کارآمد دولتها و مقامات عمومی جوامع مختلف در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و امور رشد و توسعه بوده است. شدت یا تمرکز آن در کشورها و نظامهای گوناگون تفاوت دارد، اما به ندرت کشوری می‌شناسیم که خود را از مزایا و برکات آن محروم ساخته باشد. وسیله‌ای است برای تنظیم امور، برای جهت دادن به کارها، و برای تامین و تخصیص اعتبارات و نیروی انسانی مورد نیاز. با این حال، برنامه ریزی دو حوزه متفاوت دارد: یکی، برنامه ریزی فیزیکی و کالبدی (ساختن راه و بیمارستان و کارخانه و سد و تأسیسات بهداشتی و آموزشی و...)، و دیگری، برنامه ریزی فرهنگی (هدایت و ارشاد افکار و آذهنان مردم جامعه). آنچه کمابیش همگان به عنوان کاری مطلوب قبول دارند، همان برنامه ریزی کالبدی در حوزه‌های مختلف حیات اقتصادی و اجتماعی و دفاعی و تولیدی جامعه است. درباره برنامه ریزی فرهنگی (به مفهومی که گفتیم)، بنا به رژیمهای سیاسی حاکم بر جوامع، نظرها متفاوت است. پاره‌ای، قائل به ضرورت هدایت افراد از گهواره تا گورند؛ اما پاره‌ای دیگر، رشد و اعتلای فرهنگی را برنامه پذیر نمی‌دانند و اعتقاد دارند که ذهن افراد باید پس از دیدن دوره‌های آموزش مقدماتی یا عالی، خود به تکاپو افتد و در رویارویی مستقیم با پهنه حیات، خود به مرحله تکامل و خلق آثار هنری و فرهنگی برسد. در یکی، به فکر و ذهن چارچوب می‌دهند، و بنابراین، به قول

و «فرهنگ» را به دو معنای کامیابی متفاوت تعریف کرده‌اند: تمدن، مجموعه دستاوردهای فیزیکی و کالبدی است، اما فرهنگ، به دستاوردهای ظریف فکری و به آثار ذهن و اندیشه انسانی اربط دارد. به این تعبیر، جامعه‌ای می‌تواند «تمدن» باشد (یعنی راه و ساختمان و کارخانه و مدرسه داشته باشد) اما «با فرهنگ» نباشد. البته چنین نیست که حرفهای این گروه را بتسوان یکسره و به سادگی پذیرفت، زیرا آنهایی هم که نگران جامعه و مردم آن هستند که مبادا به راه ناصواب درغلند، منطبق خود را دارند.

حال باید دید که منظور شما از برنامه ریزی فرهنگی کدام است: زیرا آنچه درباره سخنان گفته شده در میزگردهای ناشران و توزیع کنندگان کتاب مطرح می‌گنم، مستقیماً با این مطلب پیوند دارد.

داشتن «بانک اطلاعاتی کتاب» البته که در ظاهر دل‌فریب و پسندیده و حلال مشکلات به نظر می‌آید و قاعدتاً تشکیل آن نباید خیلی هم دشوار باشد. اما اگر از ظاهر امر بگذریم و به عمق مطلب توجه کنیم، چه بسا که به تاملی دوباره برسیم: این بانک را چه کسی تشکیل می‌دهد، چه کس یا چه کسانی اداره آن را بر عهده می‌گیرند، و برنامه و شیوه‌های اجرایی آن چگونه خواهد بود؟ حتی اگر خود ناشران با آزادی کامل به تشکیل آن اقدام کنند، چه تضمینی وجود دارد که بعد از آنکه سر و سامانی گرفت و به راه افتاد، قدرتمنداری بر آن دست نیندازد. البته هیچ ضرورتی ندارد این قدرتمندار حتماً دولت و سازمانهای وابسته به آن باشد. نخیر، کسی از بین خود ناشران هم می‌تواند به چنین سعادتی دست یابد. آن وقت، آیا چنین بانکی خود تبدیل به یک عامل جدید خاصه خرجی و سانسور و چه و چه نخواهد شد؟ حال به فرض هم که چنین قدرتمنداری اساساً وجود نداشته یا در کمین نباشد، آیا فکر نمی‌کنید که کاغذبازی و دیوانسالاری خود مانع بزرگ تازه‌ای پدید می‌آورد؟ زیرا همان‌طور که می‌دانید، «بوروکراسی» قواعد خاص خودش را دارد. به مجردی که دستگاهی تشکیل شد، به فکر «برنامه‌ریزی» و تأمین اعتبار و استخدام آدم و تدوین «مقررات» و خلاصه گسترش هرچه بیشتر امپراتوری خویش می‌افتد. این، قاعده‌ای کلی است و شرق و غرب و شمال و جنوب نمی‌شناسد. البته در جوامعی که کنترل‌های دمکراتیک و قانونی بیشتری برقرار است، گسترش بوروکراسی امپراتوری‌های اداری قاعدتاً آهنگ کندتری دارد، اما به قول مشهور علمای فن اداره، «بوروکرات»، روحیه

مخصوصی دارد که کامیابی در تمام جوامع یکسان است و همواره درصدد توسعه قلمرو امپراتوری خویش است.

از این حرفها هم که بگذریم، من اساساً پرسشی دارم: تشکیل بانک اطلاعاتی کتاب، چه مشکل بزرگی را حل می‌کند (البته شاید به جز پاره‌ای از منافع کوتاه مدت ناشران)؟ از هفتاد هشتاد سال پیش، و از پیش و پس انقلاب مشروطه که موج سودمند و تکامل‌بخش ترجمه در این مملکت به راه افتاد، تاکنون چند کتاب به دست افراد مختلف، آن هم به‌طور همزمان، ترجمه و منتشر شده است؟ آیا به راستی کسی آماری از این نوع کتابها جمع‌آوری کرده و نسبت آنها را در مقایسه با کل کتابهای منتشر شده می‌داند؟ من که واقفاً چیز مهمی از این باب به خاطر نمی‌آورم، و تازه، بیشترین نمونه‌های آن را در همین چندساله بعد از انقلاب دیده‌ام که به دلایل مختلف، دست کم تا یکی دو سال پیش، کار ترجمه رونقی گرفته بود و افراد مختلفی به آن روی آورده بودند. از این مطلب هم که بگذریم، می‌خواهم بدانم دو ترجمه یا حتی چند ترجمه مختلف از یک کتاب (که قاعدتاً باید متن معتبری باشد که چندین مترجم را به سوی خود جلب کند)، چه زبانی به بار می‌آورد؟ مگر نه این است که خود این امر می‌تواند از لحاظ کیفی، رقابتی بین مترجمان و ناشران پدید آورد (موضوعی که از لحاظ فرهنگی بسیار اهمیت دارد)، و سرانجام هم قاعدتاً متن بهتر و دقیقتر، گوی سبقت و شهرت را از دیگر متنها می‌رباید؟ آنچه در این میان اهمیت بسزا دارد و ظاهراً ناشران و توزیع کنندگان کتاب به آن چندان توجهی ندارند، وضع و شرایط فعالیت ناشران دولتی است. اینها، البته، امکانات بیشتری دارند، نگران دخل و خرج خود نیستند، و به همین دلیل، دست بازاری دارند. اگر اینها هر کدام در زمینه‌های تخصصی خود کار کنند، یا بکوشند تا کتابهای پرهزینه‌ای را که تأمین مخارج نشر آنها واقفاً از عهده امکانات ناشران خصوصی خارج است منتشر سازند، البته که نقش مهم و ارزنده‌ای خواهند داشت، اما اگر در قالب ناشر عمومی ظاهر شوند و به خاطر رقابت و چشم هم چشمی یا گستردن عرض و طول و «شان و اعتبار» دستگاه خود به رقابت با ناشران خصوصی برخیزند، به احتمال قوی نقشی ضد فرهنگی پیدا خواهند کرد. زیرا، از یک سو، شرایط عمل این دو با یکدیگر مساوی نیست که از رقابت آنها نتایج سودمندی به دست آید، و از سوی دیگر، ناشران خصوصی به تدریج ناتوانتر می‌شوند و چه بسا که از میدان به در روند و آن وقت سر رشته امور یکسره به دست کبابه‌کشان آشنا بیفتد.

تمرکز، سرچشمه مشکلات

در مورد تمرکز کار توزیع کتاب نیز به همین ترتیب می‌توان اظهار نظر کرد. نخست، صرف همین مطلب که راه چاره مشکلات، پیش از هر چیز، در تمرکز امور جستجو می‌گردد، بیسی نگران کننده است. زیرا تمرکز، به همان اندازه که از نظر افراد ساده و با حسن نیت اما تازه کار می‌تواند چاره‌گشا تلقی شود، از لحاظ افراد کارگشته، سرچشمه هزاران مشکل حل‌ناشدنی و دست و پا گیر بعدی است. دوم آنکه، معلوم نیست چرا راه‌حل را مثلاً در تخصصی و موضوعی کردن حوزه کار توزیع کنندگان کتاب یا تقسیم جغرافیایی حوزه‌های فعالیت آنها جستجو نمی‌کنند. و سوم و مهمتر از همه آنکه، چرا اساساً بنیاد کار را بر پذیرش رقابت نمی‌گذارند؟ این کار در این حوزه چه عیبی دارد؟ آیا جز این است که سرانجام آنها که صلاحیت و مدیریت و علاقه‌مندی کمتری دارند از گود خارج خواهند شد و کار به دست افراد مدیر و مدبر خواهد افتاد؟

«سورثالیسم» در چارچوب فرهنگ و اجتماعیات به چه معنایی است. این تعبیر را از «نورمان استون» منتقد کتاب ساندی تأیید گرفته‌ام. او ضمن معرفی سه کتاب تازه‌ای که به انگلیسی درباره شوروی چاپ شده، در شماره ۱۳ آوریل ۱۹۸۶ آن نشریه می‌نویسد که اوضاع جهان ما، از قدیم و ندیم، گهگاه به تخیلات سورثالیستی شباهت داشته و دارد. «گاهی احساس می‌کنید که در دنیای افسانه‌ها زندگی دارید». بعد قول «در مسکو، نقشه کاملی از خیابانهای شهر چاپ نشده. اما البته، سیا چنین نقشه‌ای تهیه کرده و شگفت‌انگیز این است که رانندگان تاکسی در مسکو از همین نقشه سیا استفاده می‌کنند!». به گفته هم او، ناگزیر احساسی از سورثالیسم در انسان جوانه می‌زند؛ سورثالیستی که گاه کم‌دی و خنده‌آور می‌شود.

حال در کار طبع و نشر سورثالیسم یعنی چه؟ اگر روزنامه‌نویسان و ناشران و توزیع کنندگان خصوصی کتاب، که به هوش دل خویش باید بدانند رونق کارشان در گشادگی و شکوفایی فرهنگی و آزادی ذهن و اندیشه است، خود علمدار تمرکز و به قید و بند کشیدن فعالیت‌های فرهنگی شوند، کار آنها به چه چیزی جز سورثالیسمی خنده‌آور تشبیه توان کرد؟ همه از دست غیر می‌نالند، سعادی از دست خویشتن فریاد!